

خوانندگان گرامی!

به تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۸۹ به همت نهاد بین المللی زنان افغانستان در اروپا و کانون بین المللی صلح افغانستان در اروپا "کنفرانس بین المللی صلح افغانستان" در هالند سازماندهی شده بود؛ از افغانستان محترم سید حسین اشراق رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس نیز در آن کنفرانس اشتراک ورزیده و سخنرانی نموده بود. اینک متن سخنرانی که از کسب (نوار) پیاده شده است خدمت شما تقدیم می شود.

اداره نبراس

صلح افغانستان: ساده سازی یا مهندسی هوشمندانه؟

سید حسین اشراق

حضار گرامی سلام

اجازه بفرمایید قبل از همه از نهاد بین المللی زنان افغانستان در اروپا و کانون بین المللی صلح افغانستان در اروپا، سپاسگزاری نمایم که برای تدویر این همایش با شکوه زحمت کشیده اند. صلح از زمانه های دور تا حالا علاوه بر اینکه به مثابه یک ضرورت جدی برای حیات مدنی که به عنوان یک فضیلت و ارزش نیز مورد التفات بوده است. تمامی پیامبران، مصلحان، عارفان، معلمان اخلاق و دانشوران انسان گرا اساس کارشان را بر صلح به معنای از بین بردن نفرت میان مردم و انجام عمل شایسته مطابق عدل و انصاف بر بنای خیر و خرد استوار کرده اند. اما دیده شده است که با وجود این همه خوبی و زیبایی تاریخ شاهد خشونت های خونبار و خصومت های ناهنجار بوده است.

تحلیل های گوناگون نشان می دهند که خشونت و جنگ ریشه ها و زمینه های متنوعی داشته اند اما وجه اشتراک همه آنها اسیر شدن انسان در پنجه "من" خود مدار انگار و پیمودن راه های افراط یا تفریط و خارج شدن از دایره "اعتدال" است.

اعتدال در واقع وفاق میان انگیزه های درون و سازگاری میان عوامل بیرون را بوجود می آورد تا انسان ها و جوامع افق های امید بخش را مشاهده کنند و زاویه های نگرش شانرا با مجموعه از شاخص ها و ارزش های معنوی نزدیک نمایند.

شاخص های معنوی اعتدال رامی توان به گونه زیر مطرح نمود:

۱. ترضیه باطن که انسان ها را، توان می بخشد تا با "نه" گفتن به "من" برتری طلب خود در مسیر آرامش، شادی و امید گام بردارد.

۲. خرد ورزی که انسان ها را قادر می سازد تاپدیده ها را با محک عقلانی بسنجد و از دانائی شان در راه مصلحت استفاده به عمل آورند.

۳. عدالت گرایی که انصاف مبنای آن باشد تا انسان مرز آزادی خود را مرز آزادی دیگران قرار دهد و چیزی که خود تحمل نمی کند بر دیگران روا ندارد .

۴. فضیلت "مدارا" که از یک طرف پیش داوری ، تعصب و تحجر را نفی می کند و از جانب دیگر توسل به زور رامجاز نمی شمارد.

۵. فروتنی نامطلق گرایی در حوزه معرفت شناسی است که به جای غرور فهم با جمله از تمامی سرایر هستی، جستجو های مستدام برای کنار زدن لفاف راز از سیمای حقایق را توصیه می کند.

۶. پاداش و احترام از آزادی وجدان که هم یکسونگری و مداخله در حوزه خصوصی را نفی می کند هم گفتگو های مبتنی برکنش ارتباطی و عقلانی در قلمرو حوزه عمومی برای مفاهمه را و جد جایگاه شایسته می انگارد.

بنابر این صلح نه یک ضرورت مقطعی، بلکه تا زمانیکه انسان ها در حوزه های اخلاقی، فلسفی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره به نیک سامانی نیاز دارند به صلح به مفهوم پایه اساسی جهان حیاتی شان نیز نیازمند اند .

به همین جهت است که مفهوم صلح پیش از اینکه مربوط به عرصه های سیاسی و روابط بین المللی باشد مقوله اخلاقی و فلسفی است، بنابر این تا صلح پایه های اخلاقی، توجیهات فلسفی و ارزش های فرهنگی - معنوی متناسب با ذات خود را پیدا نکند هیچگاه به مرتبت والای خویش به مثابه مؤلفه اساسی حیات شریفانه نخواهد رسید.

ازهمین روست که صلح امروزه افزون بر اینکه یک ضرورت است یک حق نیز به شمار می رود و در قلمرو نسل جدید حقوق بشر جایگاه عمده را در کنار حق توسعه، حق همبستگی و غیره به دست آورده است.

جهان امروز به جهت اینکه نسبت به هر روز دیگر بحران های متنوع بویژه بحران بیرون شدن از جاده اعتدال را تجربه می کند مشکلات عدیده ای مانند سوء مدیریت، افراط در بازارگرایی، دشمنی با طبیعت، جوسازی برای دامن زدن به خصومت های تمدنی، تضعیف اخلاق معنوی و مدنی، ابزاری کردن مقوله های مدرن انسانی و سرانجام تخریب پایه های منظومه های ملی بواسطه شبکه های پسا ملی، همه و همه تهدید هایی هستند که هدف عمده "جهان امن برای دموکراسی" را با چالش روبرو می کند .

امروزه که تغییرات نهادی و ساختاری در تعاملات و مناسبات جهانی بوجود آمده اند هر آن و هر لحظه این نگرانی را بوجود آورده اند که صلح از سطح خانواده ها تا منظومه های جهانی در معرض خطر قرار گیرد، به همین جهت است که نسبت به هر چیز دیگر بایستی برای گسترش آموزه ها و فرهنگ صلح اقدام کرد و مزیت های دیگر را در پرتو آن جستجو نمود .

تعلیق ناپذیری صلح ما را بر این وا می دارد تا تمامی حیث التفات ما به همان سو متمرکز باشد، در واقع برای نقطه عزیمت مان به سوی آینده بایستی همین محور را در نظر بگیریم، ولی توجه داشته باشیم که برای دست یابی به صلح، خوشبینی و توصیه های اخلاقی صرف کافی نیست بلکه برای عبور از موانع متعدد و رسیدن

به "جامعه امن" بایستی با به کار گیری تمامی منابع موجود به بهترین وجه ممکن، نه تنها آینده را کشف کرد که مهندسی هوشمندانه آن را نیز بر عهده گرفت.

با توجه به این جنبه ها و مطالعه اوضاع، متأسفانه امروزه وضعیت در افغانستان هراس انگیز و مخاطره آمیز است، ضروری به نظر می رسد برای رسیدن به مواضع صحیح در گام اول اقدام برای آسیب شناسی صورت گیرد و متعاقب آن شبکه از روبه ها و رویکرد های مؤثر در جهت ارتقای ضریب صلح انتظام بخشیده شود.

جا دارد تأکید نمایم که ساده سازی و سطحی اندیشی، کار در رابطه با صلح را نه تنها آسان نمی کند که مشکلتر نیز می نماید، طرح شعار های صلح در افغانستان با وجود اینکه در جامعه توان جریان سازی و اعتماد آفرینی را ندارد از نبود مبنای علمی آینده شناسانه، فقدان مهندسی هوشمندانه تغییرات مطلوب اجتماعی و نداشتن آمادگی و ظرفیت مطمئن برای مدیریت تغییرات فرضی نیز رنج می برد .

در زمانه ما سر می بریم دیگر رویکرد های **تخیلی** و شیوه های **تاریخی گرای** جواب نمی دهند، صلح آینده افغانستان نیاز مند دور اندیشی معطوف به تغییرات امروز برای تبدیل شدن آنها به واقعیت های فردا برای تحت تأثیر قرار دادن نظام اجتماعی با توجه به عنصر زمان و اولویت های آنست.

چیز دیگری که نگرانی بوجود می آورد اینست که طرح شعار های صلح در افغانستان از پشتوانه تفکر که عبارت از کاربرد خردمندانه مفاهیم و نظریه ها به گونه سیستمی می باشد برای اساسگذاری حیات نیکو در جامعه ما برخوردار نیست.

پیش از اینکه فرضیه های صلح مطرح شوند، روش های آینده شناسانه مانند روش دیده بانی، متد دلفی، تحلیل روند، تحلیل سناریو، توفان فکری و هم اندیشی، شبیه سازی، چشم انداز پردازی، آینده های مرجح یا روش اکتشافی و غیره هیچکدام برای ترسیم خطوط اساسی آن به کار گرفته نشده اند، در صورتیکه آوردن صلح را واجد اهمیت اساسی بدانیم چاره نیست که از یکطرف با روش های علمی آینده شناسانه کیفیت کار مانرا غنا ببخشم و از جانب دیگر رویه های تأثیر گذار برای صلح را اساسی بیندازیم که اینک اجمالاً به آنها اشاره می شود، در غیر آن به نتایج دلخواه نخواهم رسید .

۱. مشروعیت یکی از تکیه گاه های مهم برای صلح است

مشروعیت که یکی از بهترین مزیت های توجیه حکمروایی به شمار می رود، دیگر معنای صرف رضایت و رأی دهی یا به قول جان دیوی گزینش نمایندگان و ستیزه حزبی، را افاده نمی کند بلکه سه مرحله (پیشا مشروعیت، مشروعیت و پسا مشروعیت) را در بر می گیرد .

در این سه مرحله مفاهیمی چون رضایت ملی برای استقرار، کار آمدی برای رفع بحران و نا بسامانی و قضاوت عمومی برای مقبولیت، واجد جایگاه های کانونی برای توجیه عملکرد اداره های سیاسی به شمار می روند که متأسفانه در جامعه ما امروز با پرسش های بزرگی روبرو هستند .

۲. در اولیت قرار دادن روند همبستگی بستر مناسب برای صلح به شمار می رود

پروسه همبستگی را نظام های در برگیرنده تمامی واقعیت های اجتماعی بوجود آورده می توانند تا از یکسو مشارکت حقیقی و اجتماعی شدن امور سیاسی تأمین گردد و از سوی دیگر میدان یکه تازی و اقتدار گرایی به

صحنه هم‌پذیری و همگرایی های کلان ملی مبدل شود، که متأسفانه تا حالا نشانه های جدی چنین چیزی در کشور به مشاهده نرسیده است.

۳. گفتمان صلح باید منطقی و شفاف باشد

صلح به گونه گنگ، به صورت مبهم و بدون مبنا ها و هسته های اساسی و به دور از اقتدار اجتماعی جامعه میسر شدنی نیست، صلح از طریق بازی های پشت پرده سیاسی به گونه مطمئن و پایدار تحقق نخواهد یافت، این مفهوم باید به اندیشه، کردار، بافت زندگی اجتماعی و مفاهیم همگانی راه یابد و گفتمان مربوط به آن بایستی تعریف شده، دارای جایگاه حقوقی و واجد سوبه های معطوف به آینده عادلانه و مدنی و معنا کننده جهان اجتماعی فارغ از پیش داوری و نابرابری باشد .

۴. روند صلح باید با پشتوانه اخلاق سیاسی توانایی اعتماد سازی را داشته باشد

پروژه صلح با وعده و وعید ها، رشوه های اقتصادی و سیاسی و یا ازدست دادن ارزش های بنیادی حیات نوین ملی مانده دموکراسی، حقوق بشر، هنجار های مدرن توسعه و غیره شکل نمی گیرد. آوردن صلح در افغانستان قابلیت های پراگماتیک را می طلبد تا ثمر بخشی آن امید به آینده را توسعه ببخشد و تغییرات مطلوب را در سطوح متنوع جامعه بوجود آورد. صلح از طریق اعتماد سازی شکل می گیرد که با کار آمدی و کفایت، خدمت گزاری، قانون مداری نظام سیاسی استحکام پیدا می کند، نه از رهگذر معامله های فاقد پایگاه های اجتماعی و پشتوانه های اخلاقی .

۵. صلح از بستر توسعه بر می خیزد که شاخص عمده آن توسعه سیاسی است

توسعه به معنای ارتقا و گسترش مزیت های زندگی برای آحاد جامعه به شمار می رود که تا هنوز در نگاه سیاست گذاران در کشور ما جایگاه مناسب را به دست نیاورده است، بویژه توسعه پایدار که در روند سازندگی جنبه های انسانی و اخلاقی را نیز پاس می دارد هیچگاهی مورد التفات قرار نگرفته است، همه چیز را به بازار آزاد احاله دادن در حقیقت انتظارات عدالت گرایانه را با چالش روبرو می کند؛ یکی از شاخص های عمده توسعه در عرصه سیاسی اجتماعی تحول ساختاری معطوف به برابری، مدیریت مدرن و نفی تمرکزگرایی است، در صورتیکه طرح های صلح تحول ساختاری برای توسعه سیاسی، اداره نامتمرکز و تأمین مشارکت برابانه را به عنوان مؤلفه اساسی با خود نداشته باشد شکی وجود ندارد که دگرگونی لازم را بوجود آورده نمی تواند .

۶. صلح از طریق گفتگو های بی مبنا تأمین شده نمی تواند

صلح همانگونه که از طریق نبرد های سخت نظامی حاصل شده نمی تواند از راه گفتگو های تعریف نشده و بی مبنا و یا معامله ها و زدو بند های مقطعی نیز تأمین نمی شود .
صلح واقعی بایستی نرم افزار های برنامه های اجتماعی، زمینه سازی های نهادی برای تعمیم عدالت، ارائه توانایی برای ساماندهی حیات اقتصادی، به کار اندازی قابلیت ها برای توسعه فرهنگی و آوردن تغییر برای

توسعه سیاسی را با خود داشته و آستانه خودی سازی از طریق اعتماد آفرینی ملی را ارتقا بخشد که متأسفانه هیچکدام آنها به گونه راهبردی در دستور کار دولت افغانستان قرار ندارد.

۷. بهبود در وضعیت رهبری نقش مهم در روند صلح به حساب می آید

رهبران جوامع یا تیوری پردازان بسیج کننده می باشند، یا مدیران برجسته برای مهار کردن بحران ها و نابسامانی ها و یا هم واجد کاریزمای درخشان و تأثیر گذاری های خلاق معنوی، متأسفانه کشور ما از هر سه مزیت در سطح رهبری دولتی محروم است.

بنا بر این پروسه صلح در افغانستان با وجود اینکه از ضرورت های اساسی جامعه ما به شمار می رود دارای ابعاد پیچیده نیز هست به همین جهت نیازمند مهندسی هوشیارانه برای تغییرات جدی در ساختار های سیاسی اجتماعی افغانستان بر بنای عقلانیت و عدالت می باشد.

با توجه به خصوصیات ذکر شده تجربه صلح در افغانستان تنها امر عاطفی یا ضرورت مقطعی نیست بلکه ظرافت ها و نکته هایی فراوانی را در خود نهفته دارد که مهمترین آنها اینهايند:

۱. شخصی شدن قدرت سیاسی و خارج کردن واقعیت ها از روند سهمگیری برای صلح به بهانه های توجیه ناپذیر پیامد های منفی به بار می آورد.

۲. امتیاز دادن به مجموعه های ناهمگرا با فرهنگ مدنی تحت نام صلح افزون بر اینکه با مصلحت و سلامت افغانستان همخوانی ذاتی ندارد مخاطره آمیز و فاقد مبنا نیز هست.

اگر قرار باشد صلح به گفتمان غالب و ملی تبدیل شود همه مردم افغانستان حق دارند از طرق متنوع در این امر سهم داشته باشند.

۳. سهمگیری و مشارکت مردم در قالب نهاد های با صلاحیت های ملی- مدنی که از لحاظ حقوقی توجیه پذیر و مناسب اند بایستی "پروسه صلح" را مشروعیت ببخشد زیرا دیگر زمان تصمیم گیری های فردی و گرد هم آیی های پیشاقانونی و پیشامدنی گذشته است.

۴. قیاس پذیری رویداد های تاریخی با توجه به شتاب تحولات گوناگون در عصر ما دیگر الگوی مطمئن به شمار نمی رود، بهتر آنست تا در مدل صلح افغانستان حقوق شهروندی، توسعه و عدالت برای همه، پلورالیزم و نفی تمامی قرائت ها و رویه های انحصارگرایانه با آینده افغانستان همنشین و دمساز گردند و الا طرح آوردن صلح از مسیر بیگانه با عقلانیت سیاسی افزون بر آنکه کارآمدی نخواهد داشت، قبل از اینکه واقعیتی را حکایت کند، تخیل بیش نخواهد بود.